

بار دیگر هویدا گشت .

کارگران شرکت نفت اهواز نیز که در اثر شرایط سخت زندگی بجان آمده بودند در این سال دست بیک اعتصاب زدند .

کارگران ایران با مبارزات مداوم خود مخصوصاً در سالهای اخیر بوسیله انقلابات شاهانه را برملا ساخته و بسا بیان وضع رفتمار زندگیشان بطری مختلف نشان دادند که گوی این سیاستهای نواستعماری را نخورده و هشیارانه تضاد ما بین خود و حکومت کودتا را میشناسند . مبارزات کارگران هم حتی ثابت نمودند که شیوههای دولت برای ترس و ارهاب آنها کاری نیست و کارگران علیرغم شیوه های فاشیستی مبارزات خود ادامه میدهند . دکتر حسین فاطمی زمانی در این باره گفت : " اگر دولت میخواهد با این رستی پایه و سبک خویش باز هم بدینا بگوید که هر نهضت کارگری را در حین ظهور خواهد گشت در اشتباه محض گرفتار است . شما نمیتوانید بیش از این زندانها را پر کنید قادر نخواهید بود که برای ارضاء شتی سرمایه دار و فئودال و فاجاقیبی محتکر از خون کارگران ایران ارتزاق نمائید . و سد راه جنبش طبقه رنجبر و زحمتکش ایران شوید . "

دکتر حسین فاطمی بد رستی این واقعیت را بیان کرد و تاریخ نشان داد که دولت ایران با وجود مسلح شدن تاندان و قادر نشدن هیچ مبارزات کارگران و سایر طبقات و اقشار زحمتکش ایران را جلو گیرد . آنها تا گوارتجاع را نکنند مبارزاتشان را ادامه خواهند داد .

بحثی در پیرامون

اصل چهارم «انقلاب سفید»

سهیم کردن کارگران در سود کارخانجات

خبر سهیم‌سازی سهام‌کردن کارگران در سود کارخانجات از آنگونه نمایشاتی است که رژیم ایران همراه با رشد مبارزات مردم ب فکر اجرای آن افتاد .

شاه بناسبت اجلاس دومین کنفرانس ملی کارپیمای صادر کرد که ما قسمی از متن آنرا در زیر نقل میکنیم :

« اجرای وسیع و دقیق این قانون اجازه میدهد که کارگران از نتایج زحمات خویش بطور معقول بهره‌مند گردند و محیط کار علاوه بر همزمان با آن بنیان انضباط و بهره‌دهی کار استوارتر گردد . . . اجرای قانون سهیم کردن در چنین مقیاس بوجدت اجتماعی خواهد افزود . » (تکیه از ماست - نامه پاریس)

و یا در جای دیگر : « کارگر ایرانی باید احساس کند که وجود او و قدرت بازاری او مورد استفاده استثنای نیست و وی در حالیکه کار میکند فقط جنبه مزدور ساده را ندارد . »

. . . و یا : « از مدتها پیش من در این فکر بودم که همچنانکه رهاها و خرده مالکین ملکترا صاحب زمین میکنم و بدین وسیله آنان را تشویق میکنم که حس کنند ایشان در این ملکت مستقیما سهیمی دارند و با احساس مالکیت مسئولیت بیشتر را در حفظ این آب و خاک احساس کنند ، باید در مورد کارگران کشور نیز کاری کنیم که همین حس در آنها نسبت به کارخانه ایکه در آن کار میکنند ایجاد شود . . . » (تکیه ها از ماست - نامه پاریس)

در پس این جملات ظاهر فریب هسته اصلی اصل چهارم «انقلاب سفید» پنهان است و رژیم حاکم در ایران مقاصد خاصی را با آوردن این اصل با توجه بقوانین آن دنبال میکند که کوشش میکنیم باختصار در این مورد توضیح دهیم .

- ۱ - استثنایند به ترتیب کارگر از طریق بالا بردن بازده کار و فریختن او تحت عناوین سهیم بودن کارگر در سود کارخانه .
- ۲ - ایجاد روحیه تلاطم بین کارگر و کارفرما و تخلف تضاد موجود بین کار و سرمایه و جلوگیری از احتضاب

تحت عنوان حفظ وحدت اجتماعی .

۳ - ایجاد نفاق در طبقه کارگر و کوشش در جهت قسریندی بین آنان .

۴ - تبلیغ برای دموکراتیک جلوه دادن رژیم ایران در سطح جهانی و سایر اقدا . طبقات مردم .

حال کوشش میکنیم با مراجعه بآمار و اسناد و اظهارات نمایندگان طبقات حاکمه اهداد اصل چهارم " انقلاب " سفید را اضاا نمائیم .

استثمارشاید در طبقه کارگر و بالا بردن بازده کار از طریق پیمانهای دستجمعی بین کارگر و کارفرما صورت می گیرد که شکل این پیمانها بکار فرمایان اجازه میدهد در بهترین و مفاسدترین شکل استثمار را در کارخانه خود انتخاب نمایند . این پیمانها را که بر اشکال مختلف بنیان گشته اند باید بررسی نمود و هسته اصلی نبغه در آنها را آشکار کرد .

رکن اساسی پیمانهای دستجمعی روشن سپیم کردن است که منطبق بر ماده ۲ قانون سپیم کردن کارگران در سود کارخانجات میباشد . روشهای مختلف و یا ترکیبی از این روشها را که ماتوضیح خواهیم داد ، قانونگذار بیان نموده است . این روشها آنطور که رژیم مدعی است با توجه بموقعیت و وضع خاص کارخانه با توافق کارگر و کارفرما قابل اجرا است و بر آن مبنی پیمان منعقد میگردد ولی در تمام این روشها یک اصل کلی مد نظر است و بقول (نشریه مخصوص بزرگداشت دهه انقلاب ششم بهمن ماه ۱۳۵۱ از انتشارات وزارت کار و امور اجتماعی) : منحوس از انتخاب و اعمال هر یک از این روشها افزایش میزان تولید و مرغوب شدن محصول از یکطرف و ازدیاد درآمد کارگران در قبال فعالیت و کوشش که در تامين منظور نخستین ابراز میدارند از طرف دیگر (تکیه از ما است) یعنی روشن است که عامل عمده در تعیین روش ذکر شده در پیمان کارفرماست و اوست که تعیین مینماید افزایش میزان تولید و یا مرغوب شدن محصول چگونه است و تازه اگر در فرمول بالا از ازدیاد درآمد کارگران نیز برای خالی نبودن عرضه . بیت میشود آنها در رابطه با منظور نخستین در نظر میگیرند .

و در نهاله جمله فوق چنین میخوانیم : " بعبارت دیگر حق السهم کارگرمثنی بر ارزش افزوده ای خواهد بود که سبب تولید اضافی بوجود میاید بدون آنکه هزینه تولید افزایش یابد و بالآخر هدف از اعمال روشهای قانونسی ایجاد رغبت در نیروی کار برای افزودن بازده کار است و پاداش حاصل کار (کارگر) بر اساس ارزش افزوده ای خواهد بود که بسراثر تولید بوجود میاید و سهمی است که این تولید در درآمد ملی دارد . "

از عبارت بالا چنین بر میاید که بدون افزایش هزینه تولید باید تولید محصول اضافه شود یعنی در واقع این کارگر است که باید سرعت کار زیاد بخشد ، نیروی کار خویش را با گرفتن چند قازی بیسهای ارزانتر از حد معمول بفروش برساند . اسم این روش در کشورهای سرمایه داری پیشرفته کار " آکورد " نامیده میشود و صالح است که از این طریق استفاده مینماید تا درجه استثمار کارگر را شدت بخشند . در ایران در واقع عنوان آن عوض شده است . یکی از این روشها ، روش پرداخت حق السهم بر اساس استحصال است . در جزومایکه وزارت کار و امور اجتماعی تحت عنوان اصل چهارم انقلاب " سپیم کردن کارگران در ضایع کارگاههای صنعتی و تولیدی " در ششم

بهمن ماه ۱۳۴۹ منتشر نموده است. تحت عنوان: "خاصترین روش در اجرا از روش سهم کردن کارگران از طریق اعطای پاداش به منای استحصال" نام مورد پس از ذکر این عنوان بر طوطی فوی در چند خط پائین ترناکها بدی میشوند: "اجرا" این روش (منظور همان خاصترین روش اعطای پاداش به منای استحصال است. نام - پارسی) نیاز مسلم با استقرار سیستم صحیح و علمی حسابداری صنعتی در واحدهای تولیدی خواهد داشت و فقدان این عامل یکی از سائلی است که مانعانه اجرای مقصود را در بعضی از کارگاهها بر اساس روش مذکور دشوار نموده است. لذا در بسیاری از موارد بدین ترتیب توافق و عمل شده که صرف نظر از افزایش یا عدم افزایش قدرت تولید برای هر واحد تولید پاداشی برای کارگر منظور گردد. در جزوه دیگری بنام (سهم کارگر از منافعی و سرمایه کارگاه وزارت کار) چنین آمده: "در این روش منای کار میزان تولید کارخانه است که مسلماً بوضع ماشین آلات، کیفیت مواد اولیه و ساعات کار بستگی دارد. طبیعی است با چنین ارتباطی و خصوصاً عدم مداخله کارگر در فراهم کردن مواد اولیه و تجهیز ماشین آلات و تعیین ساعات کار، مالا اعتراضاتی بوجود خواهد آمد و سهمین علت روش مذکور را کارگران اکثراً استقبال نمی نمایند."

پس آنچه که خاصترین روش نامیده میشود در واقع باعث بهبود آوردن اعتراضات کارگران میشود و از آن گذشته احتیاج به سیستم حسابداری علمی و غیره دارد و در نتیجه تکلیف سایر روشها که بنا بر ادعای خود رژیم خاصترین روش هم نیست معلوم است منتهی یک فرق اساسی بین این روش و سایر روشها موجود است و آن اینکه دولت در مورد روش اول با اعتراض کارگران اشاره میکند ولی در سایر موارد بر اعتراض آنها سرپوش میگذارد. حال توحدیت فصل بخوان از این مجمل.

در نشریه (مخصوص بزرگداشت دهه انقلاب ششم بهمن ۱۳۵۱) می نویسند: "مشابه این روش یعنی همان روش سهم کارگر بر اساس استحصال که اعتراض کارگران را با وجود خاصترین روش موجود برپا نگه داشت - نامه پارسی) روش پرداخت به نسبت اضافه تولید است. در این طریق که همه کارگر و زمان هر دو ثابت است کارگران در قبال تولید بیشتر پاداش دریافت خواهند داشت. در به کار بردن این روش اطلاع دقیق کارگران از کم و کیف تولید ضروری است. اگر این روش بدون توجه به ضوابط موجود و محاسبات دقیق اعمال شود محتملاً هدفهای قانونگذار تامین نخواهد شد. (تکیه از ما است)

این روش صرف نظر از اشکالات روش اول که باعث اعتراضات کارگران میشود نکات منفی دیگری را نیز در بر دارد که شرط اجرای درست این روش را اطلاع دقیق کارگر از کم و کیف تولید قرار میدهد. کدام کارگر است که از ضوابط موجود و محاسبات دقیق کوچکترین اطلاعی داشته باشد؟ اجرا این روش یعنی بازگذاشتن دست سرمایه دار در دزدی و حقه بازی در دستبرد به منافع کارگران در تحت لوای "محاسبات دقیق". تنها کیفیت بنحوه جسطبه بندیهای فاضل این قوانین وقت کرد تا عدم فهم مطالب آن برای کارگران ایرانی که در اکثریت خود از نعمت خواندن و نوشتن محروم اند و در زیر سایه ناموران اغیبتی سرپرستی میشوند و رهبران سندبکهای آنها حقوق بگیر ساواک هستند روشن شود.

" روش دیگر اعطای پاداش بر مبنای درصد نسبی که سهم بر مبنای افزایش تولید است ، بدین ترتیب پاداشی که ما به تفاوت مزد نسبی و مزد قراردادی است بکارگران پرداخت میشود .
 برای هر واحد کالا یا تولید آن مزدی بنام مزد پایه در نظر گرفته میشود و مابه تفاوت مزد پایه و مزد قراردادی را که معمولاً هرچه تولید بیشتر باشد (تکیه از ماست) میزان آن بیشتر خواهد بود و آخر سال و یا پس از هر سه ماه دوره بهره برداری بعنوان حق سهم کارگران پرداخت میشود . "

روشن است که کارگر برای تامین حداقل زندگی و مزد روزانه خود لازم است که حداقل چندین واحد کالا تولید نماید تا ابتدا بتواند مخارج روزانه خود را تامین کند و تازه مابه تفاوت آنچه که بیشتر از مزد روزانه خود تولید نموده است هرگز بنسبت و برابر افزایش نیافته بلکه بر مبنای کم است ، یعنی اگر تولید ۸ واحد کالا لازم است تا ۱۰ تومان یک کارگر در روز برای حداقل زندگی دریافت کند باز از ۱۶ واحد کالا نه مقدار ۲۰ تومان بلکه پاداشی باز از این افزایش تولید دریافت میکند که از درصدش هم صحبت نمیشود .

نوع دیگر " پرداخت پاداش بر مبنای مواد اولیه مصرفی است که آنهم بر اساس تولید است ، این شیوه معمولاً در کارخانجات و یا کارگاههای قند سازی که بر مبنای شکر و یا چغندر مصرفی است ، تعیین میگردد . مثلاً برای این شیوه که هیچ فرق اصولی با سایر شیوه ها ندارد نسبت افزایش مصرف چغندر به همان اندازه از پاداش محصول شکر است یعنی باز هم پاداش بر مبنای افزایش تولید ، فرق این روش با سایر روشها تنها در آنست که بکار فرمایندگان مختلف امکانات مختلف میدهد تا با روشهای بهتر و ضایعتر به حال خود بشتند استثماری طبقه کارگر همت آمارند .
 در کارخانه های قند و شکر سازی چنین است که در حدود ۷ ماه از سال را که همراه با برداشت محصول چغندر است اختصاص به تهیه قند و شکر نموده و ۵ ماه آخر را صرف تعمیر کارخانه و تسننوی ماشینهای آن میکنند و در این سال روشن میشود که کارگران اولاً ۵ ماه از دریافت پاداش محرومند و برای دریافت پاداش در ۷ ماهه اول ناز به باید محصول کارخانه را افزایش دهند . لذا عجیب نیست اگر شیوه های مختلفی برای استنثار کارگران آفریده اند ، زیرا این روشها در انعقاد پیمان به سرمایه داران امکان میدهد بهتری فرم بهره وری برای خویش را انتخاب نمایند .

طریقه دیگر ، " اعطای پاداش بنسبت فروش است " که بقول نشریه مذکور " همان پاداش بر مبنای تولید است با این تفاوت که در اعمال این روش مقصود بهبود محصول است " . (تکیه از ماست)

این روش را در صنایع غذایی اعمال میکند . اعطای پاداش بر مبنای فروش بدان معناست که اگر جنس محصول سهیم شده باشد مقدار فروش آن افزایش یافته و در نتیجه تولید کارخانه رشد پیدا میکند ، در این زمینه کارفرما میگوید اولاً کارگران را بتولید بیشتر تحریک نماید و ثانیاً بدقت بیشتر در مرغوبیت محصول نظیر وادارند که منحصراً زمان کار بیشتر میباشد .

" پرداخت پاداش بر اساس بهبود تولید روشی است که بمنظور جلوگیری از تولید نامرغوب و برای ایجاد حسن ابتکار اتخاذ میشود . معمولاً یافتن روشهای نو برای بهتر کردن محصول همراه با صرفه جویی در وقت و صرف مواد اولیه است با وجودیکه این صرفه جوییها قابل توجه است حاصل ساده کردن و بهتر کردن روشهای کار است

به نتیجه فعالیت مستقیم نیروی کار . " (تکیه از ماست) .

باز هم روشن است که کارگران نه در مصرف مواد اولیه کتلی دارند و نه در صرفه جویی سایر هزینه ها . صرفه جویی در وقت به مفهوم تعدید صورت کار است که نتیجه آن جز استتار شدیدی در طبقه کارگر و تقبی منها توجه باینکه مطابق ماده ۱۷ لایحه سهام عدن کارگران در مورد کارخانجات ؛ " هیئت از کارگران نمیتواند باستناد این قانون در اداره امور کارخانه دخالت نماید . " پس روشن است که حساب و کتابها در دستمال کارفرما و مشاوران دور و نزدیک او میباشد و کارگر تنها باید برهنای حسن نظام و احتیاط بکارفرما که لغات پوی در متن زندگی اجتماعی پیشرفته حتی سهم تأمین دارد . صرف نظر از اینکه کارگر از مدار صرفه جویی هزینه ها و سایر منابع هرگاه آگاه نمیشود .

" بودجهت پراثر بر ثباتی نظیر شایعات " هم روش موثری است . زیرا نظیر شایعات وابسته با آگاهی کارخانه دار و کارفرماست و برای جلوگیری از شایع شدن کالاها و اصول داشتن حساب این شایعات در تولید بنگاه عالی و محاسبات بهیچ وجهی محتاج هستیم و برای پیشگیری از این امر هم کیفیت بدین بودن دستگاههای ماشین ضروری است . در مورد جزوه منتشره وزارت کار چنین ذکر میشود : " با اینکه این روش ضمن فواید زیاد و هم کارگر و کارفرما و نیز اقتصاد کشور استصحیح الحرف بسبب نیازنگ به محاسبات دقیق دارد در همه کارگاهها قابل اجرا نموده طبقا کارگاهها میتوان این روشرا بپذیرید که بر اساس اصول حسابداری صنعتی اداره شوند . روشن بود بحث مسلما با دیگر روشهای قانونی توانا بود استفاده کارگاهها قرار بگیرد . "

سپاره دیگر برای تعیین شایعات خود محتاج با اصول حسابداری صنعتی میباشد و احتیاج به محاسبات دقیق دارد تا بر مبنای آنها حتی سهم کارگران را تعیین نماید . با داشتن این شرایط امکان هرگونه حساب سازی و محاسبات را خواهد داشت . زیرا که کارگران با اصول حسابداری صنعتی واردند و نه فارغند از " محاسبات دقیق " و اگر از سر نو بگویند باید باز هم بر مبنای احتیاط مطابق هرچه کارفرما گفت بگوش گیرند .

گفتار دیگر : " بودجهت چندی از سود خالص کارگاه بکارگران است " که باز کتلی معلوم نیست و گسار فواید بسیار خواهد داشت . حد اکثر این حتی سهم را تا ۲۰٪ حساب کرده اند که عملا بسیار کمتر از آن میباشد . باید پرسید اگر هر ساله کارگاهها یا شرکتهای کارفرمایان چه اصراری برای اداره کار کارخانه پژوهش و تحقیق دارند . خود مشاوران حساب کارفرمایان در طی مدت زمان بسیار میمانند با همه پیمان کارگران در مورد کارخانجات سخن گفت ؛ " مطابق با روشی است که در زمان استحصالی کارخانجات با خیل بر مبنای آن چیزی که اظهار میکند خلصت میکند ؛ پس چنین چگونگی بهر کار در تمام کشور و سایر جاها هم باید بشود که سود کارخانجات ایران چند است " (روزنامه گویان ۱۵ دیماه ۱۳۴۹) . سخنان شاه در حد خود ترسناک است و آید هم نشان دهد که در سفر شاه بهر کار تقریبا برای حذف ظاهر بود . گفته هیچ و وی ای در کشور مائیت است که از چشم نظیر حضرت پنهان ماند و بدون اطلاع ایشان صورت بگیرد .

در پایان فصل موقوفه تقسیمات معین بزرگ است و در ده انقلاب ایران سهم بهیچ وجه ۱۳۰۱ نمیتوانیم ؛ " بدین است چنانچه محاسبه کارگاه معنی بر اصول و کمال صحیح انجام گرفته با عدم کارگزاران چون باقی ماند

در بکار بستن چنین روشی حصول منافع کارگر و کارفرما حتی است زیرا بهبود و افزایش محصول همچنین تطهیر ضایعات و هزینه کارگاه و در حال این تغییرات افزایش خواهد کارگران همه و همه در پی یکدیگر پدیدار خواهد گشت (تکیه از ماست) .

چکیده تمام بیاناتها و ماهیت سهم کردن کارگران در اینجا بیان گشته است : هدف از اجرای این قانون تولید اضافی، مرغوبیت محصول، کاهش هزینه، صرفه جویی در وقت، صرفه جویی در مصرف مواد اولیه، کاهش ضایعات و همه اینها بدون افزایش هزینه تولید، بدون اضافه دستزد^{۱۱} یعنی استثمار شدیدی در طبقه کارگر و نارضایتی تمام این مواد وابسته به " صداقت " کارفرماست . یعنی درخواستند پدیدن از گرگ و در عین حال اطمینان کارگر به " صداقت " کارفرما .

حال روشن است که یکی از اهداف اصلی چهارم " انقلاب " استثمار شدیدی در طبقه کارگر ایران میباشد . ولی کاربرد این جا خاتمه نمیشود و ایجاد روحیه تفاهم بین کارگر و کارفرما و تخفیف تضاد های آنها و جلوگیری از اعتصاب و غیره دنباله کار رژیم ایران را تشکیل میدهد .

شاه در جلسه گشایش کفرانس اقتصادی هشتم بهمنماه ۱۳۴۱ در تهران با گفتار " حکیمانه " خود چنین در سخن داد : "... اگر نظر مرا بخواهید چیزی که در ایجاد صنایع سهم است قانون سهم شدن کارگران در منافع و سود ویژه کارخانجات میباشد که وزیر کار ما باید درباره آن خوب توضیح بدهد و صاحبان سرمایه و همچنین کارگرهای ایران معنی قانون را خوب بفهمند و بدانند که مقصود نهائی ما از این قانون ایجاد یک محیط اعتماد و حتی اگر ممکن باشد ایجاد محیط صمیمیت و دوستی است بنحویکه در کارخانجات ایران محیط خانوادگی بوجود آید . کارفرما کارگر را در واقع بعنوان دوست با صفا و یکی از اعضا خانواده خود حساب کند و کارگر هم کارفرما را بمنزله یک مصیون در زند میبندد مخون خود در نظر نگیرد و فکر کند و برای اوقالی باشد که کارفرما فرد پست کم آرزو مشروع سرمایه های بکاراند اختاره همچنین بکاراند اختن سرمایه ها و وسیله های جهت تامین زندگی بالنسبه صرفه و عادلانه برای او شده است . یعنی بجای حرص و کینه توزی حرص و کینه توزی استثنائی بوجود آید . مو کارگر متوجه شود اگر سرمایه یمن بود ما هم شاید کاری پیدا نمیکردیم و این حرص و این محیط را ما میتوانیم آسانی از راه خوب اجرا کردن قانون سهم کردن کارگران در منافع و سود کارگاههای صنعتی در این ملک برقرار نمائیم (تکیه از ماست) .

نشریه وزارت کار و امور اجتماعی (ششم بهمنماه ۱۳۴۹) هم تحت عنوان رفاه کارگر مینویسد : " کارگر با شرکت در منافع حاصله زندگی مرفه تری یافته و چون خویش را در پیشرفت امور صاحب سهم مینماید کارگاه را خانه خویش و ابزار و آلات کار را لوازم خانه خویش و کارفرما را دوست و همکار خویش مینماید و چون خود از زندگی مرفه تری برخوردار است موجبات تامین منافع کارفرما را نیز بیشتر فراهم میسازد . " (تکیه از ماست)

اینکه این هدف رژیم تا چه حد با موفقیت روبرو بوده است تنها با نگاهی بمبارزات قهرمانانه طبقه کارگر ایران در ده سال اخیر روشن میشود ولی این مانتع از آن نیست که واقعیت اظهار نظر شاه را نشان ندهد . رژیم ایران میکوشد با توطئه و ظاهر سازی سهم کردن کارگران در سود کارخانجات و پرداخت مقدار ناچیزی از سود کلان کارخانه ها بکارگران از شدت تضاد های طبقاتی بکاهد و بکارگران چنین تزریق کند که کارفرما دوست کارگر است و کارگر نیز باید بکوشد محیط خانوادگی را در کارخانه ایجاد نماید . او بکارفرما بیان میکند سهم ناچیزی بکارگران بدهد و قیافه دوستانه بخود بگیرد . خود را دوست کارگر جلوه دهد تا در چنین محیطی امکان استفا

از ضایع هرچه بیشتر برایتان فراهم شود . ولی واقعیت سرسخت تر از آنستکه رژیم ایران میبندد . در واقع تخفیف تضاد های طبقاتی نشانه ترس رژیم از نیروی لایزال طبقه کارگر ایران است . طبقه ای که شاه کنش را بر روی پوست و گوشت خود در گذشته حس نموده است . عامل مهی که در انجام این عمل نقش بازی کرد همانند اصلاحات ارضی جلوگیری از انقلاب کارگری در ایران است . شاه خود در نطق یکم دیماه ۱۳۳۴ اثر در هنگام شرفیابی نمایندگان مجلس شورای ملی گفت : " . . . و دیگر هدفهای آتی است که باید کوشش کنیم عدالت اجتماعی تعمیم یابد و ثروت تعدیل شود کسی نباید از این موضوع هراس داشته باشد . زیرا اگر در این راه قدم برنداریم همه آن از دستمان بیرون خواهد رفت . " (تکیه از ماست) .

این گفته بی نیاز از هرگونه تفسیری است .

رژیم ایران در ضمن برای کنترل طبقه کارگر دستبایجاد سند یگانه های زرد زده است و رهبران این سند یگانه ها را از عناصر ساواک برگماشته است و اینان نیز هدفی جز اجرای مقامد سازمان امنیت و تقویت عقاید ، تجمع کارگران برای متینگیهای نمایی و فرمایشی در بین کارگران ندارند . در اسفند ماه ۱۳۴۶ " سازمان کارگران ایران " را که مرکب از " نمایندگان کارگران و رهبران سند یگانه های کارگری " است بوجود آوردند . این سازمان با اصطلاح تشکیلات مرکزی کارگران میباشد که باید روحیه همکاری همه جانبه بین دولت ، کارگر و کارفرما را بوجود آورد .

لطفاً باین نقل قول از دولت ایران توجه کنید تا ماهیت این سند یگانه های فلاپی روشن شود : " تشویق و ترفیب روحیه همکاریهای سه جانبه بین دولت ، کارگر و کارفرما در اصول اساس کار ماست در سطوح مختلف از پائینترین تا بالاترین سطوح روحیه سه جانبه همکاری کردن تقویت میشود . . . به همین جهت فعالیتهای سند یگانه های مورد ^{تذکره} است و پیشرفتهای اخیر در زمینه گسترش سند یگانه ها دلیل باز این مدعی است . " (تکیه از ماست)

جالب این است که خود دولت اقرار مینماید که فعالیتهای سند یگانه را تنها از آن جهت تشویق میکند که روحیه همکاری بین کارگر و کارفرما از یکطرف و کارگر و دولت از طرف دیگر فراهم آورد . اگر سند یگانه بنفع کارگر اقدام کند و تنها ضایع او را مد نظر قرار دهد " عامل خارجی " و " خائن " نامیده میگردد .

اصولاً دولت ایران تعریف خاصی برای سند یگانه دارد از نظر او سند یگانه برای دفاع از ضایع اقتصادی طبقه کارگر در قبال ظلم و جور کارفرما نیست ، اصولاً اینکه تاریخچه ایجاد سند یگانه این واقعیت را تأیید مینماید که صورت زمان و اجماعات طبقه حاکمه شرط اصلی ایجاد سند یگانه های کارگری و صنعتی بوده است مورد تأیید دولت نیست . رژیم ایران شوریس پال و دم و اشکم میخواهد . تشکیلی از کارگران بهرهبرای ساواک با تابلوی سند یگانه با دفاع از ضایع دولت و کارفرما .

در نشریه مخصوص دهه انقلاب ۱۳۵۱ مینویسند : " اکثر در کاخانجات زرد و خورد و احتساب وجود داشت و در چنین شرایطی بود که کارفرمایان بعلمت بحران اقتصادی همواره اصل کارخانه را به گروی بانکهای مختلف میگذاشتند (کی و کجا و چه کسی چنین نموده است ؟ - نامه پاریس) و کارخانجات یکی پس از دیگری تعطیل می شدند . اگر کارگران نماینده واقعی خود را انتخاب میکردند آن نماینده اخراج و بیکار میشد و کارگران دیگر هم جرات کاندیدا شدن نداشتند . اگر نمایندگان کارگران در واقع نمایندگان کارفرما بودند . . . " (تکیه از ماست)

به جملات بالا خوب توجه کنید * اگر کارگران نماینده واقعی خود را انتخاب می‌کردند آن نماینده اخراج و بیکار میشد . . . * و چند ساعتیتر آنطرفتر * اکثر نمایندگان کارگران در واقع نمایندگان کارفرما بودند . . . *
واقعا که رژیم ایران بهیچوجه را از حد و مرز خود گذرانده است معلوم نیست اگر اکثر نمایندگان کارگران نمایندگان کارفرما بودند دیگر چرا اخراج میشدند . علت اصلی تضاد در این جبهه در این است که از طرفی رژیم ایران سعی خواهد بر این واقعیت صحنه بگذارد که در سالهای قبل از ۳۲ نمایندگان کارگران نماینده واقعی آنها بودند و از طرف دیگر برای طوطی‌کردن آنان و اینکه گویا نمایندگان امروزی کارگران دستخیزید ساواک نیستند مدعی میشوند که اکثر نمایندگان کارگران در واقع نمایندگان کارفرما بودند . . . در جای دیگری در همان نشریه می‌گوید : " در شرایط نوین اجتماعی ایران اکنون سند یگانه‌های کارگری بجای اینکه مانند گذشته با سازمانهای دولتی در معارضه و تضاد باشند تبدیل به کمی برای بالا بردن رشد فکری و اجتماعی و اقتصادی کارگران از یکطرف و اشتراك مساوی روزافزون آنان در اجرای برنامه‌های مختلف کشور از طرف دیگر شده اند . *
پس واضح است که خواست دولت از وجود سند یگانه که دارای نماینده واقعی باشند بجه مفهومی است .
رهبرانی که از خواست کارگران در آنها که نتیجه فشار کم‌ترکن زندگی است در مقابل کارفرما و سیر ارتش و پلیس دولت دفاع نمایند نمایندگان واقعی نیستند تنها کسانی نمایند و واقعیند که روحیه همکاریهای سه جانبه را بین دولت و کارفرما و کارگر ایجاد نمایند یعنی سند یگانه‌ها ساخته .
حال همین " سازمان کارگران ایران " که ماه پیش هر کسی پوشیده نیست عضو کمیسیونی است که باید از طرف کارگران بر اجرای صحیح اصل قانون " سهم شدن کارگران در سود کارخانجات " نظارت داشته باشد .
در صفحه ۱۰۰ نشریه مخصوص انقلاب سفید چنین می‌خوانیم : " در اجرای اوامر شاهنشاه آریامهر مبنی بر نظارت بر حسن اجرای قانون " کمیسیونی با شرکت وزرای کار و اقتصاد - روسای اطاق بازرگانی و صنایع و معادن و سازمان کارگران ایران تشکیل شد و مقرراتی که شش کمیته در صنایع . . . تشکیل و نسبت به بررسی صنایع مزبور اقدام و در مورد کارگاهها و حق السهم کارگران ضوابطی تعیین و پیشنهاد کند . اعضای کمیته های شش گانه را نمایندگان وزارت اقتصاد - وزارت کار و امور اجتماعی - اطاق بازرگانی و صنایع و معادن - سازمان کارگران ایران تشکیل می‌دهند . *
همه‌های راهنما قانونی به تصویب می‌رسانند و برای حسن اجرای آن نیز دزدی را مأمور می‌کنند ولی فریادشان بلند است که کارگران نیز توسط سازمان مرکزی خود بر حسن اجرای قانون نظارت دارند . زهی بهیچوجه ! بقول معروف خودشان می‌پرند و خودشان هم می‌وزند .
لذا با توجه به موارد و نحوه اجرای قانون روشن است که اصل چهارم " انقلاب " سفید نیز مثل سایر اصلها سخنی بجز و صحنی بیش نبوده است .
اما تمام اصول قانون سهم شدن بقول خود دولت زمانی قابل اجرا است که نکات چندی رعایت شوند . یعنی تمام ضوابط بلند و کوتاه ، تمام قطعنامه ها و نصاب ترش و شیرین تازه وابسته بر رعایت پارهای مطالب است که اگر

آنها رعایت شوند بقول خود دولت قانون اجرا نمیشود . حال بیضم که برخی از نئات این اصول چیست :

- ۱ - روابط کارگرو کارفرما بر اساس اعتماد و اطمینان متقابل استقرار یابد
- ۲ - کارگران در کارگاه احساس امنیت کنند (سازمان امنیت که بعد کافی آنجا هست - نامه پارسى) و شرایط روانی و اجتماعی کار مناسب باشد .

....
....

۶ - مشاورت و نظارت دقیق بعمل آید (از جانب چه کسی - نامه پارسى)

۷ - تفاهم لازمه بین مدیریت و نیروی کار وجود داشته باشد .

قرائت همان بند اول کافیست که هیچ بودن مجموعه قانون را ثابت نماید . در بند ۶ روشن میگردد که کارگران اصولاً فاقد حق نظارت دقیق هستند بخصوص که اگر تفاهم لازمه هم بین مدیریت و نیروی کار وجود نداشته باشد . تمام قانون بر چند پایه استوار شده " اعتماد و اطمینان ، احساس امنیت ، نظارت دقیق ، تفاهم لازمه " اگر کسی اعتماد بگفته کارفرما نکند شرایط روانی و اجتماعی کار را مختل نموده و گرفتار شکجه های ساواک میگردد و ماهر^{ین} امنیتی نیز برای حفظ این تفاهم از هیچ کوششی فروگذار نمیکند .

اما هدف دیگر این اصل ایجاد نفاق در بین طبقه کارگر و ایجاد قشر مرده الحال تر در بین این طبقه میگردد . زیرا حق السهم کارگران بر مبنای مختلفی قرار دارد که در زیر عین آنها را میآوریم . بیانههای ضمیمه بین کارگر^{ان} و کارفرمایان بر مبنای ضوابطی است که عبارتند از

- ۱- پرداخت حق السهم بنسبت دستمزد کارگران
- ۲- پرداخت حق السهم بنسبت سابقه خدمت کارگران
- ۳- پرداخت حق السهم بنسبت سابقه خدمت و دستمزد کارگران
- ۴- پرداخت حق السهم بطور مساوی

پرداخت حق السهم بنسبت دستمزد هدف دیگری جز تقویت گروهی از کارگرانی که دارای دستمزد بیشتری هستند در مقابل قشر عظیم کارگران ندارد . این بند این امکان را بکارفرما میدهد که قشر مرده تری در بین کارگران که تعادل بیشتری بحفظ شرایط حاکم داشته باشند بوجود آورد . پرداخت حق السهم بنسبت سابقه خدمت نیز چنین هدفی را دنبال میکند و تازه بکارفرما امکان میدهد که هر لحظه تمایلش بود و منافعش اقتضا کرد کارگرانی را که دارای سابقه بیشتر کار هستند از کارخانه خویش اخراج نماید و کوشش کند جای آنها را با نیروی جوانتر کار پر نماید . از این طریق هم سود کارخانه را افزایش داده و هم کارگران مسن را در مقابل کارگران جوان قرار میدهد . پرداخت حق السهم بنسبت سابقه خدمت و دستمزد نیز ترکیبی از دو بند بالاست و همان هدفها را دنبال میکند . تنها خاصیت این بند در آن است که کارفرما از ترکیبات مختلفی برای انتخاب برخوردار است و میتواند با " صرف ترین " شیوه را انتخاب نماید . پرداخت حق السهم بطور مساوی نیز باعث ایجاد روحیه نفاق بین با سابقه ترین^{ین} پرداخت

کارگران با سایرین است و از این تضاد کارفرما در بین کارگران ناآگاه استفاده مینماید .

در کتاب مذکور میخوانیم : " ضابطه و ملاکی که در پیمان برای تقسیم حق السهم کارگران در نظر میگیرند روشن و محاسبات مربوط بدان نیز آسان است بطوریکه هر یک از کارگران نتواند سهم خود را تعیین کند .
اگر محاسبات چنین ساده است معلوم نیست چرا باید مابین کارگر و کارفرما برای انجام واقعی قانون حسن نظام و صداقت وجود داشته باشد . وقتی اجرای قانون را بر مبنای عوامل ذهنی و غیر واقعی استوار سازیم نتیجه آن از بد و امر روشن خواهد بود . برای اینکه خواننده بکذب گفتار بالا پی ببرد کافی است قسمتی از شکل تقسیم حق السهم را مطالعه کند تا " سادگی " محاسبات بر او روشن گردد .

" برای دستمزدها در درجات مختلف شهری قابل میشوند . مثلا کسیکه ۱۰۰ ریال مزد میگیرد ضریب یک ، کسیکه ۱۲۰ ریال دریافت میکند ضریب دو ، کسیکه ۱۵۰ ریال مزد میگیرد ضریب سه جمع این ضرایب آنقدر بنیاستند ادامه باید و زیاد شود که اختلاف حق السهم کارگران با هم زیاد شود . چرا که در آنصورت محضاً مخالف اصل عدالت در توزیع درآمد است . "

حال کوشش کنید از این همه ضرایب و جمع آنها حق السهم کارگران را در هر رشته تعیین کنید . حتما کوشش می نتیجه ایست و تازه این وظیفه مشکل را باید کارگری که از نعمت خواندن و نوشتن محروم است انجام دهد . در همین حال در همان جا متذکر میشوند که اگر در انعقاد پیمان توافق بین کارگر و کارفرما حاصل نشد (چرا؟ مگر بر مبنای صداقت و اعتماد و تفاهم نیست - نامه پاریس) شورای سهم کردن تصمیم خواهد گرفت .

همین جمله چنین است : " حتی پیشبینی شده که در صورت عدم پذیرش توصیه نامه وزارت کار بیرونده برای صدور رای لازم بشورای سهم کردن احاله میشود . " اگر مسائل واقعا روشن و بدیهی است معلوم نیست چه احتیاجی به پیشبینی موارد اختلاف است و تازه همه کارها که باید بر مبنای صداقت طرفین انجام میپذیرفت و از این گذشته شورای سهم کردنی که بریاست وزیر کار و امور اجتماعی یا قائم مقام او با مشارکت وزارتخانه های دارای اقتصاد و ادگستری و یک نفر مطلع در امور اقتصادی و اجتماعی تشکیل میشود چگونه میتواند از حق کارگر دفاع نماید و رای بچگونگی انعقاد پیمان بدهد . (در اینجا جای سازمان کارگران ایران خالی است .)

شاید لازم باشد برای نشان دادن کذب گفتار گویندگان و مبلغان رژیم جدول زیرین را از نظر خوانندگان بنگاریم .

جدول تعداد کارگاههاییکه قانون سهم کردن کارگران را اجرا کرده اند بر حسب وسعت کارگاه

شماره	شرح	تغییرات کارگاه	تعداد کارگاه	درصد
۱	تا ۲۰ نفر کارگر	۱۳۶۹	۱۳۶۹	۶۰ / ۳
۲	تا ۵۰ نفر کارگر	۴۶۲	۱۸۳۶	۲۰ / ۳
۳	تا ۱۰۰ نفر کارگر	۱۸۲	۲۰۱۸	۸ / ۱
۴	تا ۲۰۰ نفر کارگر	۶۴	۲۱۱۲	۴ / ۱
۵	تا ۵۰۰ نفر کارگر	۷۸	۲۱۹۰	۳ / ۴
۶	تا هزار نفر کارگر	۵۰	۲۴۴۰	۲ / ۲
۷	تا هزار و پنجاه نفر و بیشتر (با هر صد نفر کارگر)	۳۰	۲۴۴۰	۱ / ۳

حال اگر ردیف ۶ را ۵۰۰ نفر بحساب آوریم و در تعداد کارگاه ضرب نمائیم تعداد کارگران ۱,۲۲۶,۰۰۰ نفر خواهد شد و اگر ردیف ۷ را ۱۰۰۰ کارگر محسوب کنیم و در تعداد کارگاههای مربوطه ضرب کنیم تعداد کارگران سهمیم شده به ۲,۲۷۶,۰۰۰ نفر خواهد رسید. تنها جمع این دو رقم کافیهست نشان دهد که تعداد کارگران از سه میلیون تجاوز میکند (۳,۴۹۶,۰۰۰ نفر). حال اگر سایر ارقام را نیز اضافه نمائیم با توجه باینکه کارگران کارخانهای دولتی امثال ذوب آهن، راه آهن، شیلات، ماشین سازی اراک، ماشین سازی تبریز، خانجیات، شرکت نفت، آب و برق و غیره شامل این قانون نمیشوند معلوم میشود که تعداد کارگران ایرانی از مرز ۴ میلیون نفر نیز تجاوز میکند و این در روح بیشرمانه ای بیش نیست.

البته در نشریه وزارت کار و امور اجتماعی ۶ بهمن ماه ۱۳۴۹ آمار و ارقام دیگری هم داده شده است که اگر بر مبنای آنها قضاوت نمائیم هر کارگر ایرانی روزانه بیش از ۲ تومان از درآمد کارخانه نفع میبرد. مثلا سهم متوسط کارگران صنایع ساختمانی در سال ۱۳۵۰ در استان مرکزی (در مورد ۸-۱ کارگاه) مقدار ۸۷۶۳ ریال است و اگر سال را ۳۶۵ روز حساب کنیم مقدار سهم هر کارگر در روز ۲۴ ریال میشود و تازه این در زمانی است که روزهای تعطیل را نیز بحساب نیاوریم در غیر اینصورت مقدار سهم متوسط یک کارگر صنایع ساختمانی از ۲۴ ریال نیز تجاوز میکند. حال اگر به گیهان شماره ۲۳ اسفند ۱۳۵۰ مراجعه نمائیم حداقل مزد کارگران مناطق درجه سه را ۶۰ ریال تعیین نموده است و هیچ عطل سالی نصیبی برود که کارفرما بیش از یک سوم دستمزد حداقل را بعنوان حق السهم سود بکارگر بدهد. چه خوشگفت فرزند قهرمان خلق ما شکرالله پاکژاد: "انسان اگر بخواهد اوضاع ایران را از روی آمار و ارقام و ریزشهای دولتی قضاوت بکند تصور خواهد کرد که این کشور بهشت برین است. اما تا خود بمیان مردم نرود نخواهد فهمید که ما در چه جهنمی زندگی میکنیم... ما با این قضاوت موافق هستیم. اما رژیم ایران هدفش بگری هم از سهم کردن کارگران در سود کارخانجات دارد و آن تبلیغات بنفع نبودن و زدن ماسک دموکراتیک بچهره خویشند. انظار جهانیان است. مبارزات خلق ما و بخصوص مبارزات کشف راسیون جهانی در خارج از کشور روز بروز بیشتر بافتها چهره کره و جنایتکارانه رژیم ایران منجر میشود. دیکر کار بجایی رسیده که بلندگویان امپریالیستی نیز از "دموکراسی خاص ایران سخن میزنند. از "طرز تفکر و عادت و روحیه" خاص ایرانیان دم میزنند تا جنایات رژیم را در سرکوب مبارزات توده های کارگران و اقشار مردم و روشنفکران و غیره را بوجه جلوه دهند. شاه حتی در کنفرانس جهانی کار در سوئیس شرکت میکند و از اقدامات انقلابی خویش برای طبقه کارگر سخن بمیان میآورد. اگرچه در همان زمان کشف راسیون توانست با برنامه های افشاگرانه خویش ایمن نیزنگ جدید رژیم را نیز خنثی کند ولی این اقدامات شاه در شرکت در مجامع بین المللی و غیره کوششی در جهت دموکراتیک جلوه دادن رژیم خویش است.

اصولا اگر تصور نمائیم که قانون سهم شدن کارگران با توجه به "مداقت" طرفین و "ایمان" کارگر به کارفرما عطا کرد و تازه از تمام این ادواقالها چندرقازی نصیب طبقه کارگر در مقابل انتشار بیهود و حصر او میشود در واقع اصل سهم کردن بنفع کارفرمایان و سرمایه داران برای چهارم هرچه بیشتر نیروی کار کارگر بوده است و متدی است که سالهاست سرمایه داران خارجی در کشورهای خود با اشکال مختلف از آن استفاده میکنند.

ولی همین قوانین بی سروته شه ساخته و امریکا پسندیده نیز اجرا نمیکنند . داربران را از کارخانه بیرون
اخراج میکنند تا سهمی از درآمد کارخانه نداشته باشند ، آنها را روز مزد استخدام مینمایند . با هزاران روز و
کلیک حسابسازی میکنند و سرانجام با دادن سهمی معادل سه ریال در روز دلشان را بسهم شدن در سود کارخانه
نجات خوشمینمایند .

البته مبارزات طبقه کارگران ایران در سالهای بعد از " انقلاب " سفید کواهی روشن بر روی اقدامات رژیم ایران
است . تظاهرات انبوسرانی در اسفند ۴۸ ، اعتصاب کارگران کارخانه نخریسی خسروی مشهد در زمستان ۴۸ ،
اعتصاب کارگران شرکت نفت در ۹ فروردین ۴۹ ، اعتصاب کمکاری کارگران کارخانه تنای پارچه بافی در اطراف تبریز
در بهار ۴۹ ، اعتصاب و تظاهرات کشت رانندگان شرکت واحد انبوسرانی در ۱۱ اسفند ۴۹ ، تظاهرات داربران
جهت سازی کتب در آن ۱۹ نفر به شهادت رسیدند در ۲۹ مرداد ۱۳۵۱ . اعتصاب رانندگان و کشت رانندگان
شرکت واحد در ۵ شهریور ۱۳۵۱ ، اعتصاب غذای کارگران پالایشگاه نفت تهران در اسفند ماه ۵۱ حالی از
شکست برنامه های رژیم کودتا است .

ولی اقدامات رژیم ایران به اینجا خاتمه نپذیرفت و پس از شکست تاجر " سهم شدن داربران در سود کارخانجات " .
حال مسئله سهم شدن داربران را در سهم دارخانجات مطرح مینماید . اولاً طرح چنین مسئله ای خود از عاقلان
بشکست اصل چهارم " انقلاب " سفید است و ثانیاً حمله گری رژیم ایران را بخاطر ایجاد شرایطی برای عوامفریبی
جدیدی ثابت مینماید . اگر سهم شدن در سود کارخانجات اثر مشکل کار رژیم را باز کرده بود و داربران دارای
زندگی مرفه ای شده بودند پس دیگر چه لزومی داشت که از سهم شدن در سهام کارخانجات صحبتی شود .
شاه در سه هفته قبل از تشکیل کنفرانس جهانی کار با اصطلاح بد فاع از منافع انقلابی کارگران برخاست و نخواست
داد که ما سرمایه را در ایران دموکراتیک خواهیم کرد بدین معنا که دست بفروش سهام کارخانجات در درجه اول
بکارگران و سپس سایر مردم میزنیم و این گامی است در جهت سرمایه گذاری عمومی و تأمین منافع طبقه زحمتکشان کشور
ما . بنا بر این استدلال دیگر چه سرمایه دارند و کسی کارگر نیست و وقتی همه کارگران و همه مردم سهام خریدند
ایران بکشور سهام داران بدل میگردد و حتماً تنها کشور است که در آن داربران که حتماً دیگر وجود خارجی ندارند
همگی سرمایه دارند . شاه بصاحبان صنایع توصیه نمود که یک ثلث سهام خود را در بازار بفروش بفرستند با توجه
باینکه کنترل خویش را بر کارخانجات حفظ نمایند . ما در بالا روشن کردیم که یک جنبه " دموکراتیک کردن سرمایه " .
در ایران تبلیغ برای " دموکراتیک جلوه دادن رژیم ایران " است ولی این سگ یک روی دیگر نیز دارد . هر جا
که سخن آریامهر برآید حتماً پای خیانت جدیدی در میان است . نوده زحمتکش کشور ما و بخصوص کارگران از
درآمد بسیار ناچیزی در روز برخوردارند که کفاف زندگی روزانه آنها را هم نمیدهد . فروش سهام کارخانجات با آنها
یک توطئه جدید است . رژیم قصد دارد این اندوخته های ناچیزی را نیز برپایه گوداند
را برای این دستمزدهای کم نیز تنگ نموده است . اگر از جانب رژیم باین مسئله بنکریم اولاً میتوانیم با فروش سهام
اندوخته های ناچیزی مردم را سرمایه کلان تبدیل کنیم که باز به دست ریسکهای کوچک و بزرگ سرمایه داران بزرگ
است و پول بیوزن مردم را نطفه میکند و از جانب دیگر در فروش کردن کارگران و مردم از اینکه دارای آینده ای مرفه

خواهند بود . یعنی باز همان اراده سیاست گدشته بوساطت جدید . این نوطه امیرالیمین سالهاست که در کشورهای سرمایه داری عمل میشود . همین در کتاب معروف خود " امیرالیمین بحثنامه بالاترین مرحله سرمایه داری " در این خصوص چنین نوشت : " در حقیقت هم تجربه نشان میدهد برای اداره امور یک شرکت سهامی در اختیار داشتن ۵۰ درصد سهام کافیست زیرا قسمت معینی از سهامداران پراکنده و جز " ملاحظه بکنید امکانی برای شرکت در جلسات عمومی و غیره ندارند . " در موکراسی شدن " سهامداری که سلسله جوان بورژوا و " به اصطلاح سوسیال دموکراتهای " اپورتونیست از آن انتظار دارند (یا وانمود میکنند که انتظار دارند) پس " سرمایه جنبه دموکراتیک بدهد و بر نقش و اهمیت تولید کوچک بپردازد و قسطنطنیه " در ماهیت امر چیزی نیست جز یکی از شیوه های تشدید قدرت الیگارشی مالی . ضمناً بهمین جهت است که در کشورهای سرمایه داری مترقی تر یا قدیمی تر " مجرب " تر قانون انتشار سهامهای کوچکتر را مجاز میدانند ولی " سیستم اشتراک " نه تنها موجب افزایش عظیم قدرت انحصارطلبان است ، بلکه علاوه بر آن بآنها اجازه میدهد بدون مجازات بهر عمل مظلوم و کثیفی مبادرت ورزند و مردم را بچاپند " این نمونه تیبیک تردستی

با ترازنامه ها که از امور عادی شرکتهای سهامی است برای ما روشن میسازد چرا هیئتهای مدیره شرکتهای سهامی با آرامش خاطری بیمراتب پس از کارفرمایان خصوصی به معاملات توأم با ریسک مبادرت میورزند . تکلیف نوبین تنظیم ترازنامه ها نه فقط بآنها امکان میدهد معاملات توأم با ریسک را از سهامداران متوسط پوشیده دارند بلکه علاوه بر آن بکسانیکه بیش از همه در کارند بفرصت اجازه میدهد در صورت عدم موفقیت در این اقدام از طریق فروش موقع سهام مسئولیت را از گردن خود دور سازند و حال آنکه کارفرمای منفرد در مقابل تمام کارهای خود باید شخصاً حساب پس بدهد

تجربه مطالعه سرمایه داری نشان میدهد که هدف ایجاد شرکتهای سهامی در واقع انباشت سرمایه های کم و پراکنده بخاطر استفاده بیشتر انحصارطلبان است . " کارگران و سایر مردم " در آید بخوبی و نمیر خویش را که حتی بیش از ۵۰ درصد کل سهام شرکت یا کارخانه میسرند در اختیار کارفرما میگذارند و ایشان با داشتن حداقل کل سرمایه برای سرمایه سهامداران بی اطلاع و کوچک تعیین تکلیف میکند .

حال که ماهیت مهم شدن کارگران و سایر مردم در سهام کارخانجات معلوم شد به نتیجه عملی توصیه اعلیحضرت در کیهان ۳۱ مهر ۱۳۵۱ توجه کنید . در کیهان میاید که ۹۹٪ سهام واحد های نفتی مردم عرضه میشود ولی شرکت نفت تنها با در دست داشتن یک درصد از سهام حاکم مطلق و تعیین کننده جهت راه میباشد . یعنی یک نفر برای ۹۹ نفر تعیین تکلیف مینماید و حاکم بر سرنوشت آنهاست . حال که با این اقدام بیسابقه رویرو شد بد و معلوم هم گشت که قوانین حقوقی کشورهای سرمایه داری را هم رژیم ایران اجرا نمینماید و فقط کسی با یک سهم سرنوشت ۹۹ سهم را در دست دارد آنوقت تازه متوجه میشوید که " نحوه واگذاری و تعداد سهام تابع مقررات ویرهای خواهد بود " . حال این مقررات ویژه چیست : اولاً یک شرکت تعاضض طبق معمول موجود است که خرید و فروش سهام تنها از طریق این شرکت امکان پذیر است . ثانیاً کنترل این شرکت در اختیار مامورین مدیریتی است . ثالثاً " سهامیکه بکارگران و کارکنان صنعت نفت تعلق دارد بصورت " بی نام " خواهد بود "

معمولاً همراه هر سهمی نامی است و گرنه اصولاً از سهم نمیتواند سخنی در میان باشد، یعنی گفته شود سهام افسران نامری یا مجهول واقعاً که خنده آور است. ولی در کشور ما این عجزه بوقوع پیوسته و سهام صاحب نام نیستند یعنی که پس از مرگ اخراج و یا ستفاد شدن سهامدار جزو (کارگر یا کارگر . . .) سهام بی نام و زبان ایشان بشرکت تعاونی تعلق خواهد داشت. یعنی کارگر باید دستمزد ناچیز خود را بشرکت تعاونی که توسط مدیریت بانیاست سرمایه و چاپیدن قطره های خون مردم مشغول است، بدهد و هیچگونه کنترلی هم ندارد و در وقت خوا او را بجهنم میکنند و با اگر مرد بورته اش پولی تعلق نمیکرد و اصولاً کارگر با وجود پرداخت حق السهم، در واقع صاحب سهم هم نیست واقعاً که دزدی بهشمرانه ای صورت میگیرد و عوامفریبانه برای مکیدن خون مردم از هیچگونه اجحافی فرودار نمیکند و در عین حال گفته میشود که تنها سهام سهامداران جزو بی نام است و گرنه اثر نسبی سهامدار کردن کلفت باشد نه تنها نام بلکه سهامش فامیل هم دارد. این واقعیت نشان میدهد این ترس است که جدید تنها برای چاپیدن سهامداران جزو و استفاده از پول ناچیز آنها بخوار استفاده سهامداران است. این نوطه جدید رژیم نیز هدفش جز ببنده کشیدن طبقه کارگر، استثمار شدن و تراوه وابسته تر کردن او، افزایش سود سرمایه داران و کارفرمایان بزرگندارد و حمله و فریبی پیش نیست و البته جز این هم انتقاد نمیتوان داشت.

مسابقه رذالت

معروف است روزی فتحعلیشاه قاجار در قصر خود در میان فوجی از دستمالچی ها و بادبجان در رقابچینها بر تخت پادشاهی لمیده بود که ناگهان خبر آوردند قبله عالم سلامت باد چه نشسته اید که روسها چند نقطه شمالی کشور را بتصرف خود در آورده به سرعت بسوی پایتخت پشروی میکنند . حضرت ظل الهی که باشنیدن این خبر به شدت در غضب شده بودند فی الفور شمشیر خود را از غلاف بیرون کشیده فرمودند " حالا که اینطور شد خودم شخصا به جنگ این روسهای ملعون خواهم رفت . " در این جا بود که اطرافیان شاهنشاه یکصد آدم گرفتند " وای بحال آرس ! وای بحال آرس ! "

حضرت قبله عالم که اکنون پس از قلع و قمع کامل روسها ! صبانیت شان فروکش کرده بود شمشیر را در غلاف خود جای دادند و اینبار در باربان یکله فریاد برآوردند " خوشا بحال آرس ! خوشا بحال آرس ! و در تمام آن روز این دو جمله مرتبا همزمان با خروج و دخول شمشیر حضرت ظل الهی در غلاف خود تکرار میشد .
حال میبینیم در عصر ناهنگ عظیم الشان محمد رضا شاه آریا مهر متخصص خشخاش و اکالیتوس دلفک های دریا ازین نیز پا را فرا نگذاشته و مسابقه جالبی بین آنان درین زمینه در گرفته تا جائیکه محقق دلفکهای فتحعلیشاه را از رو برد ماند . عناوین روزنامه ها و مطالب باراد یو تلویزیون سخنان بزرگان قوم همه همه نشانه رقابتی است که در این زمینه مشاهده میشود . و در آنها شاهنشاه ، رهبری جهانی ، ناهنگ دوران ، نادر زمان معرفی گشته از محیط زیست گرفته تا اوکالیتوس و آپولو تخصص دارند و همواره در تمام زمینه با سئوالات خود برجسته ترین متخصصین و مهند سین را با عجاب و چار میکنند (واقعا چنین سئوالاتی هم تعجب دارد !) و حتی وصف ایشان در شعرها ی گدشتگان و معاصرین نیز جایگزین گشته و در اکثر موارد بجای بار و معبود و معشوق شعرا بکار رفته و در وصف زلف شکن شکن ایشان ترانه ها بخش میگرد . و اما تا آنجا که ما به یاد میآوریم تا سال گذشته علی دشتی با ذکر این مطلب در مجلس شورای ملی که میفرمایند " شاهنشاه را از نظر انقلابی بودن تنها میتوان با کارل مارکس مقایسه کرد و تا زه اگر او فقط حرف زد شاهنشاه عمل نیز کرده ماند " همچنان مقام اول را در دست در اختیار خود قرار داده بود ، تا اینکه این بار آقای منصور روحانی وزیر کشاورزی با سخنان خود در جلسه معارفه سباهیان ترویج و آبادانی کرج روی دست ایشان زده و الحق و الانصاف شایستگی خود را برای امراز پستیهای بالاتری مثل وزارت دربار شاهنشاهی و غیره باثبات میرساند .

ایشان میفرمایند : " شما باید قد و وجود رهبر سلطنتان را بدانید ، شناختن آریا مهر و خوب شناختن آریا مهر خود یک نوع طمی است . زیرا شاهنشاه از لحاظ معلومات ، اطلاعات ، تجربیات و دانش و به نظر علمی و دانشی و پیشین جهانی مایه افتخار این عصر میباشد . جوانان ما باید علم آریا مهر شناسی را بیاموزند (۱) .

(پیشنهاد میکنیم برای این منظور سمیناری تشکیل گشته از برجسته ترین جانورشناسان جهان برای این خاطر تشکیل شود و شاهنشاه شخصا سمینار را افتتاح فرموده با سئوالات خود مشخصین را به اعجاب وادارنده - نگارنده) در پایان صرف نظر از اینکه تنها در سایه نبوغ ایشان است که کشور ما با اینهمه ثروت زیرزمینی به این روز افتاده که با چشم خود میبینیم برای درك بیشتر نبوغ و شناختن و خوب شناختن پدر تاجدار خاطره ای از یکی از استادان دانشگاه نقل میکنیم :

" در سال ۱۳۱۵ والا حضرت ولیعهد و اعلیحضرت ه سال بعد بنازگی از سوئیس مراجعت کرده بنا بر امر پدر تاجدارشان از قسمتهای مختلف مملکت دیدن میکردند بگروه هم بدانشکده فنی که در آن موقع در دارالفنون بود آمده و کلا سرپنده را برای ملاحظه والا حضرت انتخاب کردند . موضوع درس آنروز این بود که با توجه به رودخانه های کشور و امکان ساختن سد بر روی آنها میتوانیم از نیروی آبی که به هر رود توسط توربین های آبی برق تهیه کنیم و اینکار از توربین های بخار و دیزل که زغال سنگ یا نفت مصرف میکند با صرفه تر است پس از اتمام درس پنده شاهنشاهی رویه شاگردان کرده پس از تشویق آنان فرمودند : " اما در مورد اظهارات استاد شما بعقیده من کشور ما کشوری زراعتی است و آب کم داریم حیف است آب رودخانه ها بمان را در توربین بریزیم (جلد خالق - نامه پارسی) و اگر به مصرف کشاورزی برسانیم بهتر است " . (نقل از دفاعیات مهندس بازرگان در دادگاه نظامی) . کسی راستش میخواستم مطلب را به همینجا ختم کنم . اما حیف آمد . به منظور درك بیشتر نبوغ رهبری که علم سرکرد ایشان صرف نظر کنیم و نظر ایشان را در مورد کرمان و موافقت بمان نمانیم در صفحه ۳۱۲ کتاب " ماموریت برای وطنم " شخص شاه مینویسد (البته بر مبنای روایتی دیگر نویسنده کتاب ماموریت برای وطنم کرد بگری بجز شاه من باشد ولی واقمیت اینست که نگارش چنین مطالبی تنها میتواند تراوشات مغزی ذات ملوکانه باشد و خوانندگان معترم نباید باین شایعات زیاده ترتیب اثر دهند - نامه پارسی) .

" من گاهی اندیشه میکنم که گرمای شدید آبادان در میان اجتماعی که از ملل مختلفه تشکیل یافته است خود موجود روح همکاری است و ساکنین آن شهر را با یکدیگر الفت و موافقت میدهد . " حال که این کشف شاهانه را دیدید بهتر است رابطه پالایشگاه نفت و جمعیت منحصر بفرد را هم بدانید . " آبادان نه تنها محل بزرگترین پالایشگاه نفت گیتی و یک مرکز عظیم صنعتی است بلکه شهری است که دارای محیط ویره خویش است و جمعیتی در آن گرد آمده است که ناآنجایی که اطلاع داریم نظیر شهر هیچ یک از نقاط گیتی یافت نمیشود . "

میلونید مبعوث مقلد خوبی است ولی ذات ملوکانه با ان همه نبوغ خدا در تقلید از کارل مارکس موجودی را زائیده که بوانگر در ارا بودن نبوغ در زمینه بی استعدادی میباشد حال خود بخوانید و قضاوت کنید . (ص ۲۹۷) " بانوان جهان متحد شوید و یقین بدانید که در این اتحاد چیزی جز شوهرانتان را از دست نخواهید داد " یکی دیگر از کلمات شیخ ما همان اکالیپتوس معروف است که چون ما آنرا بکار در متن مقاله ذکر کرده ایم برای اطلاق بیشتر خوانندگان نامه پارسی بنقل آن میرد ازیم .

" خاطرم هست دو سال و سه چهار سال من بعضی از مسئولین امور خود مان میگفتم که آقا میگویند یک بز در خارجی هست که خوب است بروید پیدا کنید . مردم ما معمولاً این کلماتی که در ادارات ما هستند اینها که اینقدر عاشق مسافرت هستند و برای هیچ باولین بهانه بار سفر میبندند برای گردن در این قسمت شیطانی چرا با آن تعالی داعی که بسفر کردن دارند در این قسمت نداشتند کسی نصیحت برای پیدا کردن این بز میگفتند درخت اکالیپتوس است در دنیا بروید اینرا بیاورید برای اینکه من میدانم گزارشش را خواندم مام که درخت اکالیپتوس در هر آب و هوایی رشد میکند . در جائیکه اصلاً باران نیاید رشد میکند . در زمین شوره زار رشد میکند . بهر صورت درختهای اکالیپتوس هست که در باطلا قد رست مثل پسته آب رفتار میکند . اشخاصی که بداند عکس آنها هم هست که از کله درخت مثل پسته آب راز زمین میکند آنوقت از آن بالا اجباراً پخش میشود برای اینکه تمام درختها میشود . خیلی از زمینهای شورزاری بوسیله درختهای اکالیپتوس میتوانند کنترل بکنند . روشی انور که کند . هر چه بگفتم سه سال چهار سال نوبتاش را برای من نیاوردند (روشنفکر

ادبیات و انقلاب

اثر لوسین نویسنده و طنزنویس مشرقی کشور پهناور چین

مقاله زیر را لوسین نویسنده هالیو در چین در آوریل ۱۹۲۸ در پاسخ یکی از دانشجویان نگاشته است:
آقای تنگ - فن

من منتقد نیستم ، هنرمند هم نیستم . برای اینکه شخصی باین عنوان دست یابد یا باید خودش در امر انتقاد مهارت داشته باشد و یا این فن را بفنساند . و لااقل در شانگهای ما هیچکس بدون پشتیبانی داروستانه متخصص و گارانتی نمیشود . من چون هنرمند نیستم ، عزت و شرف خاصی برای هنر قائل نمیشوم ، همانطور که چون شارلاتان نیستم با مشت برای گلاب خودم تبلیغ نمیکنم . (۱) . بعقیده من هنر چیز دیگری نیست مگر پدیده های اجتماعی ، بازتابی از جامعهای معین . آنچه بنگارش در میآید ، خواهد در باره جهان درون و خواه در باره جهان بیرون ، با رشد بشریت ، کهنه خواهد شد و روزوال خواهد رفت . اما این امر بنظر منتقدان عصر ما که مدعی خلود (جاودان بودن) در عرصه ادبیات اند هراسناک میاید .

پیدایش فراوان " ایسم " های مختلف نیز پدیده های ناگزیر است . از آنجا که جهان پیوسته در جوشش انقلابی است وجود ادبیات انقلابی امری طبیعی است . اکنون خلقهای جهان بیدار شده اند . اگر بسیاری از آنها هنوز در رنج بسر میبرند برخی از آنها بتسخیر قدرت نائل آمده اند ؛ منشاء ادبیات توده ، و عبارت رساتر ، ادبیات طبقه چهارم ، (۲) از اینجاست .

۱ - منظور لوسین از این طنز ظریف اینست که نویسندگان ناچیز و بی پایه پیوسته در باره عزت و شرف هنر در سخن میدهند تا باین وسیله کالای خود را بقیمت بیشتر بفروشند . آنها از مقام هنرمند منزله جماعتی برای کویید مخالفان خود استفاد میکنند . (نامه پاریس)

۲ - منظور از طبقه چهارم پرولتاریاست . قبل از انقلاب پروژوازی ۱۷۸۶ ، جامعه فرانسه بسه زمره تقسیم میشد : روحانیان ، اشراف و زمره سوم ، برخی از نویسندگان بر اساس تقسیم بندی مذکور ، پرولتاریا را بطبقه طبقه چهارم بشمار آوردند . ولی این بیان جنبه طعنی ندارد . (نامه پاریس)

در مورد گرایش انتقاد ادبی در چین ، من بهیچوجه نمیتوانم سخن بگویم زیرا که توجه زیادی بدان معطوف
 نداشتیم . طبق آنچه دیده و شنیده ام بنظرم میرسد که ملاکهای مورد عمل کارشناسان با یکدیگر بسیار متفاوت است
 مثلا ملاک انگلیسی ، امریکائی ، آلمانی ، روسی و ژاپنی ، که طبیعتا باید ملاک حینی را نیز بر آنها افزود ، و
 در مواردی چندین ملاک با هم از طرف منتقد واحدی مورد استفاده قرار میگیرد . برخی مدعی حقیقت پژوهیند ،
 بعضی هوادار مبارزانه ، برخی دیگر میگویند باید از مزدوران گذشت و اشخاصی هم هستند که بطرفزنسخر
 کلمات قصاری در تازیکی سپراکنند . کسی نیز باقت میشود که سخت قیافه منتقد میگیرد تا مشوقان خلاصت (آفرینتر)
 را محکوم گردانند . ولی آخر اگر خلاقیت نباشد او از چه چیز انتقاد خواهد کرد ؟ من این یکی را کمتر از همه در
 محکم .

بیاثیم و دیگران را کنار بگذاریم و فقط از نویسندگان انقلابی ادعائی سخن بگوئیم که خود را هوادار مبارزه و
 با طرفدار گذار از مزدوران معرفی میکنند . گذار از مزدوران در واقع بمعنای گریز است . هر کس که شجاعت
 ندارد چشم و رچشم واقعیت بیندازد ولی در همین حال میخواهد برجسب انقلابی داشته باشد ، دانسته یا ندانسته
 در این بن بست میافتد . چگونه انسان میتواند از بنیائیکه در آن زیست میکند بگذرد ؟ این امر نظیر آنست که
 کسی تصور کند که با کشیدن گوش خودش میتواند از زمین جدا شود . اگر جامعه را که بنیان ادبیات نمیتواند راجعا
 جهش کند . اگر ببینید که ادبیات معذالک دامنه ای دارد این بدان علت است که جامعه را که با او مباحثات
 میکند و او از انقلاب دور شده است . نتیجه چنین مباحثاتی بسیار محدود است : انتشار بیشتر مجلات ، جای بیشتر
 برای روزنامه های مزدور و نه همین چیز دیگر .

اما درباره مبارزه ، من آنرا بر حق میدانم . چرا وقتی که انسان ستم ببیند مبارزه نکند ؟ اما این " جنظلمن " ها
 (۱) از مبارزه نفرت دارند ، " افراطیون " را " بلیهای " می شمارند و مورد دشنام قرار میدهند ، مدعیند که انسانها
 باید یکدیگر را دوست بدارند و اگر چنین نیست بفاطر آنست که طبیعت انسانها تحت تاثیر این تبهکاران (افراطیون)

— نامه پاریس) از دست رفته است . شاید این شکم گنده هاگرسنگان را دوست داشته باشند ولی مسلم است
 که گرسنگان آنها را دوست ندارند . ادبیات مبارزه جو مشمول این پدیده نیست که در عصر هوانگتسائو (۲)
 انسانها یکدیگر را میخوردند و گرسنگان اقزان خود را دوست نمیداشتند . من بنیروی قاطع ادبیات در همه
 چیز ، معتقد نیستم . اما موافقم که از ادبیات در بعضی از زمینه ها و مثلا " تبلیغات " استفاده شود .

اوپتون سینگر امریکائی میگوید : " هر ادبیاتی و هر هنری تبلیغات است " و نویسندگان انقلابی که

۱- لوسین اشاره میکند به جمعیت ادبی و سیاسی "هلال ز" که در سال ۱۹۲۳ بوسیله هونگوازی بزرگ چین و نیروهای
 ارتجاعی دیگر وجود آمد شاه ترها ارتجاعی بود اختیابانهای هنری جناح چپ (برهبری لوسین) مبارزه بر
 خاسته بود - نامه پاریس .

۲- هوانگتسائو رهبری شورشی هقانی در اواخر جلسه نانگ (۱۱۸ - ۱۰۷) بود . مردم که بدست ستم
 گرانگوارال بسختی استوار شدند بهچنان استیمالی دچار آمدند که طبق افسانه ها بخوردن یکدیگر دستورند
 (نامه پاریس)

خیلی باب، جمله ارزش گذاشته اند آنها با حروف درشت چاپ کرده اند. ولی منتقدان جدی ما او را "سوسیالیست بی پایه" میخوانند، و میزنند - که محتای ما بیام - با اویتون سینگر موافقم. هر ادبیاتی و هر هنری هرگاه برای جماعتی بوجود آمده باشد تبلیغات است. مگر آنکه انسان از نوشتن و گفتن خود آری کند و گرنه آنچه میکند تبلیغات است. بیک اثر فردی هم در عصر آنست که تبلیغات باشد. پس بدیهی است که میتوان ادبیات را بنحویه افزاری در خدمت انقلاب بشمار آورد.

ولی بعقیده من باید فعلاً بگردآوری مضمونی سرشار پر از اخت و تکلیف کامل را تحصیل کرد و سپس نابلس را بدون عجله بالا برد. تائو - سیانگ - نسوون و لو - کائو - کین دیگر رونی خود را از دست داده اند و مشتریان "مغازه کفانی شهبانوی شرومند" بیشتر از مشتریان "مغازه کفانی شهبانو" نیستند (۱). نویسندگان انقلاب از سخن درباره تکلیف یک میخورند. اما من فکر میکنم که اگر هر ادبیاتی تبلیغات است هر تبلیغاتی ضرورتاً ادبی نیست. همه گلها رنگ دارند (و تصور میکنم سفید هم یکی از رنگهاست) ولی هر رنگی گل نیست. اثر انقلاب علاوه بر شعارها، اعلانها، تلگرافها، کتابهای درسی... با ادبیات نیازمند است علتش در آنجاست که ادبیات ادبیات است.

اما وضع ادبیات انقلابی ادعائی چنین طور دیگر است. در زیر این عنوان بیستاینه مقالات همکاران خود را میوزند بدون آنکه بزور و ظلمتی که حکمفرماست دست بزنند. البته آثاری چاپ میشود. ولی آثار مذکور غالباً بیبرمقتر از حوادث مطبوعات است و با اینکه وشنها و گفتارهای نمایشنامه به بازیگرانی نسبت داده میشود که از "نویسندگان بیوز" اند. اما آنها مضمون ایدئولوژیک آنها خیلی انقلابی است؟ کافیهست که مثلاً به پایان یکی از آثار فنگ نای - جائو (۲) مراجعه کنیم که چنین است:

"فاحشه: من دیگر از این تاریکی ها نمیترسم.
 "دزد: برویم و سر به شورش برداریم."

۱ - تائو - سیانگ - نسوون و لو - کائو - کین در کتابهای نانوائی و کبابی معروف آن دوران بودند. لوسین با این مثال که کالای کهنه خود را در زیر عناوین رنگارنگ عرضه میدارند طعنه میزند - نامه پاریس.
 ۲ - فنگ نای - جائو عضو محفل ادبی شرقی آن دوران بود موسوم به "آفرینش". - نامه پاریس.



نگهبانان صندوق

نوشته : ماتیو گانت
Matthew Gant

باد در دره میوزید و با هر برفش خود چادر هرسی شنگ پست شماره یک نگهبانی را چنان میلرزاند که گویی میخواست آن را از جای ببرد و همراه ببرد . راد نگهبان میکوشید تا با دستان خود چراغ نفتسی را بپوشاند و مانع از آن شود که باد شعله‌اش را خاموش سازد .
بار دیگر نگاه سرزنش آمیز خود را به وینسون نگهبان دیگر انداخت که با لباس روی شنگ چهارش در انتهای چادر دراز کشیده بود . وینسون گفت :
- خطر منجر شدنش در بین نیست !

دستانش را زیر سر بهم قفل کرده بود چند لحظه دیگر همانطور که طاق باز دراز کشیده بود بنوک تیز چادر خیره کرد به سپس انگشتانش را جلو نور چراغ گرفت و اشکال عجیب و غریب بدیواره چادر پدید آورد .
راد قرقر کتان در حالیکه انگشت خود را بدندان میگزید و به خارج نگاه میکرد گفت :
- میباید .

باز وینسون پرسید :

- در این صورت برای چه اینکار را میکنی ؟

راد در حالیکه دستان خود را از چراغ دور میکرد جواب داد :
- خودم هم نمیدانم .

در خارج باد کمی آرام گرفت . از دور دست صدای عجوی سنگها بگوش می‌رسید . راد از سرما چند نفس تند ، یقه ساکیده شده لباس نظامش را بهم جفت تر کرد سپس از آنکه نگاه دیگری به همکاری انداخت توجبهش را به سمت چپ چادر معطوف کرد . در آنجا هیچ‌کس در آنجا جای نداشت . وینسون پرسید :

- نرس تو از چیست ؟ صندوق که نمیتواند فرار کند .

بازرار تکرار کرد :

- نمیدانم - آنچه مسلم است اینست که ما دستور اکید داریم هیچگاه چشم از صندوق برنگزیم .

این بهت و با حرکتی مبارزه جویانه از جای برخاست و چند قدم بسوی صندوق که در سمت چپ داخل

چادر فرار داشت پیش رفت . صندوقی بود چوبی چهارگوش که بعدش بهین از يك متر بود و روی آن را

بطری محکم میخکوبی کرده بودند . راد چگونگی تمویض میخ های صندوق را با تمام جزئیاتش بخاطر

داشت میخ های کهنه رنگ رده را از آن بیرون کشیده بودند و در جریان این عمل که دست یکی از رفقای

که ناشیگری بخرج داده بود زخمی شده زبان بناسزا گشوده بود . در عرض مرد دیگری که صیاب

میخ ها را با قنداق تنگ بکوبد بدون تردید نیرومندترین شخصی بود که راد در عرض دیده بود .

پس از تمویض میخ ها صندوق از روز اول هم محکمتر شده بود .

در جریان این کار يك درجه دار و خطی مراقب عملیات بود و تنگش در کنار چادر می درخشید .

راد این جزئیات را با کمال غرور بخاطر میآورد . زیرا از روزی که او و ونسون در پهنرشته ترین

نگهبانی این جزیره پیاده شده و بدار مشغول شده بودند مأموریت حفاظت صندوق را به آنها سپرده بودند .

ونسون گفت :

- تو میتوانی از نوبی تختخواست هم کاملاً صندوقی را به بینی و هیچیک از مقررات مانع آن نیست که تو

ار تخت خواب به آن چشم بدوزی .

- برای من تفاوتی ندارد . از اینجا بهتر میتوانم ببینم .

ونسون در حالیکه خمیازه میکشید زیر لب فرکان گفت :

- بسیار خوب ! هر وقت افسر آمد مرا بیدار کن .

راد سنگینی در آورد و منظورش از آن این بود که به ونسون بپیماند هنگام مأموریت نگهبانی نباید

خوابید .

در حقیقت دستوری که دریافت کرده بودند بسیار اکید بود و افسری که آن را به آنان ابلاغ کرده بود

گفته بود . همیشه هر دو نفر باید با هم مراقب صندوق باشند و تا اکید کرده بود که :

- هیچوقت هیچکدامتان تنها مراقب آن نباشید . باید همیشه وقت کنید هر دو نفر با هم و دوش

بدوش هم محافظت آن را انجام دهید . نمیتوان به يك مرد تنها اعتماد و اکتفا کرد .

ونسون و راد نهایت کوشش را کرده بودند لذا این اوامر را جو بهو اجرا کنند .

ولی همیشه داستان آنچنان پیش می آمد که گفته شد . ونسون میخواهید و لفظ هنگامی بیدار میشد

که درجه دار می آمد و برای داخل شدن چهار کورمال کورمال بدنبال دکه های داخل آن میگشت ونسون

طوری به این کار خو گرفته بود که هنوز افسر وارد نشده شق ورق ایستاده بود و تنگ را میان پاها حمالی

نموده بود .

بعد از این بدشانسی راد او را گرفت . دست درجه دار زودتر از معمول دکه های چادر را یافته

بود و از طرفی هم زمین گد آلود مانع آن شده بود که صدای قدم های افسر وینسون را بیدار کند . نگهبان
بشدت مورد مواخذه و تنبیه و توبیخ قرار گرفت افسر از او پرسیده بود :

- لااقل میتوانی بگویی تورا برای چه اینجا گذاشته اند ؟

- بله . برای مراقبت از صندوق .

- میدانم چرا باید در مقابل صندوق کشیک بدهید ؟

وینسون در حالیکه از این سؤال سرزنش آمیز مافوقش از شدت خشم قرمز شده بود جواب داد :

- برای اینکه بچنگ کسی نیفتد .

- و چرا میبایست به چنگ کسی نیفتد ؟

وینسون در مقابل این سؤال نتوانسته بود جواب دهد . راد با اینکه خواسته بود بگفتش پشتاپد ولی

از ترس اینکه مباردا او را هم تنبیه کند لب فرو بسته بود . گذشته از آن راد هم جواب این سؤال را نمیدانست .

خود افسر در جواب سوالی که خود مطرح کرده بود فریاد گمان گفت :

- برای اینکه ! فهمیدی بی شعور ؟

وینسون هم تکرار کرد :

- بله . برای اینکه !

آخرهای همان شب راد به وینسون که تفنگ خود را میان پاها گرفته و نیمه خواب بنظر میرسید رو

کرده و پرسیده بود .

- خوابی ؟

- نه .

- گوش کن . سوالی مدام از نظرم میگذرد هی از خود میپرسم

- وقت خود را با سوال بیج کردن خودت میگذرانی ؟ سوالت چیست ؟

راد زیر لب گفت :

- از خودم میپرسم : چرا اینک چی ؟

وینسون پرسیده بود :

- از چی صحبت میکنی ؟

راد زمزمه کرده بود : هیچی ! و سپس بطرف صندوق که در تاریکی بسختی دیده میشد برگشته بود .

با تمام این احوال کم بخود جرات راد و سوال خود را با وینسون مطرح کرده بود و وینسون که خیلی

از او سابقه دار تر بود توضیح داده و گفته بود که :

- برای اینکه این صندوق سابقاً " - خیلی خیلی بیشتر از اینجا بدشمن تعلق داشته است .

این توضیح را با صدای خیلی آهسته در حالیکه بطرف درخیره شده بود تا مباردا احیاناً " افسر در

آن حوالی باشد داده بود . و راد با چشمان گشاد از تعجب مریدان زده بود :

- به دشمن ؟

وینسون تحکم گنان بر سرش داد زده بود که :

- خفه شو ! احمق !

از این واقعه تحمل های بینماری میگذاشت . سرماها و گرماها و بارها جای بگد بگر را گرفته بودند بدون اینکه بگر را در خموش صندوق و اینکه چرا باید لاینقطع مورد نگرهبانی باشد موالی بگد . در حقیقت خود وینسون هم ماجرای کامل را نمیدانست . مدعی بود و اثما " تکرار میکرد که هیچکس از این راز باخبر نیست . تنها چیزی که میدانستند این بود که صندوق محتوی اسلحه ای است - اسلحه ای بسیار نیرومند و قدیمی - که بهیچ قیمت نباید بدست دشمن با زافتد . و در مواقع سخت و بحرانی مانند حالا که گلبه سگ ها را رها کرده اند تا همه شنیدن بوی دشمنان عوسر دهند نباید لحظهای از صندوق غافل شد مبادا بهنگ کسی بپزند .

از آن بهمد راز از ماموریتی که باو محول شده بود احساس غرور میکرد و حتی از خود میپرسید چگونه در چنین موقع سخت و بحرانی که سگ ها چنین طمبانه زوزه میکشند وینسون میتواند بجای کشیک مداوم بخواهد برود .

بد بختانه هیچوقت سگ ها به اندازه شمبهای اخیر پارس نمیکردند و راز شاه سف بود از اینکه چسرا بجای آنکه در کنار رفقاییش باشد باید شمبهای هولناکی را در پشت نگرهبانی شماره ۱ بگرداند . يك بار در تاهستان گذشته بیمار شده بود و پزشك نظامی که برای معاینه اش آمده بود قبل از ترك کردن چادر در باره سایر رفقاییش گفته بود :

- همه آنها از ترس بیمار شده اند . همه شان میگویند دشمن تریك میشود .

آن روز در حالیکه خود راز را هم يك لحظه ترس فرا گرفته بود معبدا پزشك را مورد تمسخر قرار داده بود : این دگرها در باره نظامیها و فتون ارتشی چیزی سرشان نمیشود !

هنگامی که جویمان گفتگوی خود را با دگر برای وینسون شرح داده بود وینسون اصلا نخندیده و تنها به همین اکتفا کرده بود که همچنان در داخل چادر بنشیند و خورشید را که از صحنه افق به پشت تپه ها پناه میبرد براند از کند .

آن شب سگ ها با شدنی بیشتر از سابق پارس میکردند و درجه دار برخلاف معمول دو بار سرکشی کرد و برای آنها جیره اضافی همراه آورده و در مراجعت تاه کید کرد که :

- مواظب صندوق باشید .

راز صندوق را از نظر دور نمیداشت . وینسون هم همینطور گرچه این یکی دراز کشیده بود ولی با چشمان باز نگرهبانی میکرد .

شب بعد که درجه دار بیچاره آنها آمد بهر کدام يك گلوله دار . اولین باری بود که این دو نگرهبان با تفنگهای پر شده و گلوله دار کشیک میدادند .

امس قبل از رفتن با صدائی وحشیانه بر سرشان فریاد زد که :

- خصوصا " مراقب صندوق باشید ! مراقب صندوق !

راد که طوق کبور رنگ اطراف چشم افسر از نظرس مخفی نمانده بود نگاهی مضطربانه به وینسون انداخت و گفت :

- اوصاح وخیم است .

وینسون جواب داد :

- آری وخیم است .

- آیا فکر میکنی

وینسون بدون آنکه خشونتش در لحنش باشد حمله نیمه تمام راد را تکرار کرد که :

- فکر میکنم که چی ؟

- فکر میکنی که دشمن خواهد آمد ؟

در خارج از چادر بار مجدد آمدند و دیدند که راد و ویلی نه به آن اندازه که بنواد صدای سنگ ها را در خود محو کند و بیوشاید . وینسون شانهای بالا انداخت و گفت :

- من نمیدانم .

در این هنگام راد از جای برخاست و گفت قصد دارم وظیفه خود را بنحو احسن انجام دهم . در صندوق خم شد و وینسون فریاد زد :

- احسب به آن دست نزن .

راد که کجکاویش تحریک شده بود پرسید :

- چرا دست نزنم ؟

بارها قبل از آن آن را لمس کرده بود . صندوقی بود از چوب های ترکنداشته ، حسی ناگهانه بار کاشی از چوب آن را کده بود تا با آن روی گل و لای نیمه خشک خارج از چادر نقاشی کند . وینسون در جایز دهان خود را برای خمیازه باز میکرد در تعقیب تذکری که داده بود افزود :

- گفتم که به آن دست نزن . والسلام .

راد بدون آنکه طاعت این دستور را درک کند از صندوق دور شد . احساس خرم و سرامکنندگی میکرد . ناگهان در بیرون هیاهویی برخاست . سنگ ها کاملاً تیز یک شده بودند مثل اینکه تعداد آنها ک زوره کشان و وای وای کان ساروی میکردند . بعد ها مالم میشد . وینسون گفت :

- گوش کن .

راد جواب داد :

- چه عجری میکنند !

- نه این صدای عرعر نیست . این صدای برهم خوردن دنداسهای آنها . . .

راد گوش خود را تیز کرد . او نیز صدای بهم خوردن فلکین سنگان را شنید

با بودن این سنگها محال است دشمن بتواند ما را غافلگیر کند

در این هنگام صدای پای بر روی که با عجله از حاده گل اندود سرد یک میشد بگوششان رسید . راد

در حالی که اسلحه را بخود میفشرد و انگشتانش بدنبال ماشه آن میگشتند بی اختیار فریاد زد :
- دشمن !

ولی کسی که نترسید و همیشه دشمن نبود . در حال داری بود یک خطی . مردی بود تنومند و سیاه ریش
که در حقیقت سرپاسد ارگشت محسوب میشد . در وسط چادر ایستاده . مثل اینکه کسی هم تلو تلو
میخورد . چشمان او نیز مانند افسر اولی شاید کسی هم بیشتر از طوقی که در رنگ احاطه شده بود .
سکسکه کنار در حالیکه با انگشت صندوق را نشان میداد پرسید :

- همین است ؟

از هنگامی که راد آخرین بار این پیشنهاد را داده بود حالهای بهشماری میگفتند و اینک احساس
میکرد که بسیار سالخورده شده است . بطور ممکن است این افسر صندوق را فراموش کرده باشد . در
جوابش گفت :

بله همین است .

افسر لحظهای مردد ماند . خم شد نظری بهصندوق انداخت سپس یک باره قامت راست کرد و در حالیکه
روی پاشنه ها چرخش زد رو در روی نگهبانان ایستاد و گفت :

- فرار کنید . ما شکست خوردیم .

راد گفت .

شکست ؟ این غیر ممکن است !

وینسون در حالیکه روی تشکیه می نشست نگاه خود را با افسر روخت و شروع کرد به پوشیدن چکمه ها .
- زود باش عجله کن . زیاد وقت نداری .

راد من من کنار گفت :

افسر تکرار کرد :

- ولی ولی

- شکست خوردیم . والسلام

راد دست بردار نبود :

- ولی تکلیف صندوق چه میشود .

افسر جواب داد :

- آن را ناپود کنید . ولی بسرهت . وقت را نباید تلفا کنید .

فورا " بطرف تپه ها فرار کنید . آنها نفت باندازه کافی دارند ؟

راد مشوش و هیبت زده بطرف چراغ نفتی که بخوبی میسوخت خیره شد . وینسون فریاد زد :

- نه احسب ! مقصودش نفت برای چراغ نفتی نیست ! برای آتش زدن صندوق است - نباید بدست

دشمن بیفتد .

سرپاسد از یک حلب نفت تحویل راد داد که او آن را با یک صرب سر نیزه سوراخ نمود . سپس خود

بطرف داخل چادر رفت . قبل از خروج لحظاتی چند در آستانه آن نامل کرد و خطاب بنگهبانسان گفت :

- خدا حافظ . عجله کنید .

راد که با تعجب بیت نفی را که در دستش بود مینگریست شروع کرد به خالی کردن آن روی نختههای صندوق . صدای واق واق سگها بیجا از پیشش شد بد شده بود . وینسون پیترا از دستش قاپ زد و گفت :
- نه شاید داخل صندوق چیزی باشد که با اینطوری بخوبی معدوم نگردد . مثلاً ممکن است در آن جسمی فلزی یا مایعی وجود داشته باشد در اینصورت بهتر است در صندوق بوداشته شود .
برای آنکه پهنهها را خود را جنبه علمی بدهد دستها را بکار انداخت و شروع کرد به کندن توقالهای در صندوق .

راد گفت :

- گوش کن ! کسی حق ندارد محتویات صندوق را ببیند ! قدغن اکید است !

ولی هیچ چیز نمیتوانست وینسون را مانع از این کار نبود . بطوری که راد تسلیم شد و تصمیم گرفت ککس کند . در عرض يك لحظه در صندوق را از جای کردند .

دو نفری بطرف درون آن خم شدند . يك ورق کاغذ زرد شده که بر آن حروفی چند بخط سیاه نوشته بودند روی محتویات صندوق را پوشانده بود . وینسون با حرکتی خشونت آمیز پوشش کاغذی را بر گرفت . هر دو مرد مجدداً روی صندوق خم شدند تا آنچه را که در روی آن بود معاینه کنند . چند لحظه بعد راد راست کردند در چهره یکدیگر خیره شدند . هر کدام چیزی صبیق بر پیشانی دیگری میدید صندوق محتوی اشیاى بود جعبه مانند که هر يك باندازه يك گف دست شاید هم بیشتر سطح و دو سه بند انگشت ضخامت داشت و با پوششی از پارچه محافظت میشد .

خارج از چادر صدای عری سگها دور شده بود و بجای آن صدای پاهائی بکوش میرسید که لحظه به لحظه شدت مییافت .

وینسون از خشم و ترس حال خود را نمی فهمید . در حالیکه نفت را روی اشیا جعبه شکل که درون صندوق رد پاف شده بودند و رویشان را کاغذی زرد شده پوشانده بود سر بخت فریادی از حلقوش بیرون آمد . چند لحظه بعد گوشه‌ای از کاغذ را با شعله چراغ مشتعل ساخت و هنگامی که مطمئن شد تمام صندوق به آتش کشیده خواهد شد باراد از چادر بیرون پرید تا بطرف تپه ماهورها فرار اختیار کند .

راد میدوید و از شدت ترس خود را بهیچاری پیدا داشت . مدت‌های مدید پس از آن در طول سالهای بسیاری که درون جنگها بحال اختفا میزیست هیچگاه نمیتوانست صندوق درون چادر را به یاد آورد و دستخوش وحشت و اضطرابی بی پایان نگردد . بارها حروف سیاهی را که روی آن کاغذ زرد شده که محتویات جعبه را میپوشاند چاپ شده بود در نظر مجسم میساخت و بی اختیار همین آنها را با انگشت روی زمین مینوشت :

مینوشت محتوی کتاب .

سرود اول ماه مه

بر توات برشت

(۱)

در نخستین روز ماه مه
 به سال ۱۹۳۵
 در نظاهرات نیویورک
 سیا هیوستی بنام بیل وود
 با اینکه شصت و چهار سال داشت ،
 با اینکه بیمار و نزار بود ،
 تا بلوئی بردوش می کشید
 که رویش نوشته شده بود :
 " از چین سرخ پشتیبانی کنیم !"
 او با تلاشی بیگیر
 تا بلو را بردوش می کشید ،
 چون صف نظاهر کنندگان
 در خلافی و زش باد حرکت میکرد .

(۲)

در آنروز
 نود هزار کارگر
 سفید ، سیاه و زرد پوست ،
 روزه می رفتند .
 بر روی تا بلو هاشی که بردوش می کشیدند
 نام سازمان های خود را نگاشته بودند -
 یا خواسته هایشان :
 مزد بیشتر ، آموزشگاه های بهتر ، لعنت بر جنگ ،
 تفریق بر فاشیسم !
 در میان آنان
 بیلی وود سیا هیوست
 با خواسته اش روزه می رفت
 " از چین توده ای پشتیبانی کنیم !"

(۳)

چرا او روزه می رفت ؟

(۴)

آیا در چین فرزندی داشت ؟
 آیا در آنجا انتظارش را می کشیدند ؟
 آیا می خواست در آنجا محل کاری بیابد ؟

او بیگانه است .

آیا در چین بسر برده است ؟
 آیا کوهها و رودخانه های آن دیار را
 دوست دارد ؟
 آیا مردم همزادش در آنجا بسر می بزنند ؟

تحسین یکنفر انقلابی

برخی زیاری اند ،
چه بهتر که گم شوند .
اما آنگاه که او نباشد
جایش تهیست .

و چون سرکوبی افزون گردد
بسیاری بزدل شوند .
اما دلیری او دوچندان می شود .

او مبارزه اش را با زمان می دهد
بخاطر مزر کار
بخاطر آب چسای
و بخاطر قدرت در دولت .

از ثروت پُرسد که از کجا آمده ای ؟
از نظرات می پرسد به سوپر کپتی ؟

هر کجا سکوت و خاموشی شوند
در آنجا زبان گشاید .
و هر کجا سرکوبی تسلط شود
و سخن بر سر سرنوشت باشد .
در آنجا ست که افشاگری می کند .

به هر کجا که رانده شود
شورش نیز بدانجا رانده شود .
و در آنجا که او را رانده اند ،
آشفگی بجای می ماند .

در هر کجا پشت میز نشیند
نا رضا تهیست که بر کرسی نشسته
خوراک بد می خورد
و سگن تنگ .

برای آتش

در دهگهی "بی جا" فاجعه است چرا از هر سطح مساحت یکی را آتش کشیدند و مانع شده اند که دهقانان ثمره های آتش را فروشانند.

هنگامی که اونس شکر و قند و آرد را آتش زدند و از اسطوخودوس و زردچوبه و سبزیجات با سبزه گویان بگردن سال خارچ بردند. آنچه را باغچه های آنجا بردند که در آنجا میزبانها دادند.

دون پاریزانیها را راه خود را از آنجا بردند و در میان مساحت که تان در پی آتش زود شد و بی آنکه کردگان مشاهده کردند. در مثال که حکم را آوردی اینها را بیشتر برون آورد و به پاریزانیها دادند.

پاریزانیها گفتند که در آنجا بودیم و در آنجا که شتاب نیز گرفتند!

زن روستایی با سبزه را
بگیرید!
آتش را غلیظ بر بیزید!
شما باید در زمین را در هم شکوید!
شما باید در زمین را با نا بود کنید!



U.S.A.
Denton